

نمی‌خواستیم از «گولاگ» از عملیات «روانی» که روی مخالفین اجرا می‌شد و از آنان «شهروندان خوب» می‌ساخت و یا از این‌که شوروی یک رژیم توتالیتر است چیزی بشنویم. نیاز ما در آن برهه از زمان، مخالفت و مقابله با نابرابری‌هایی بود که در جامعه ترکیه وجود داشت. رویایی داشتیم؛ خواهان عدالت بودیم و مخالف ظلم، ایدئولوژی‌مان محکم‌ترین تکیه گاهی بود که به ما هویت می‌بخشید. ما به آن ایدئولوژی‌ها دلخوش بودیم و مرجع‌مان اتحاد جماهیر شوروی بود.

نابرابری در جوامع هیچ‌گاه پایان نخواهد یافت؛ و به همین سبب عدالت برای انسان‌ها رویایی ابدی است. هم اتحاد جماهیر شوروی و هم جمهوری اسلامی ایران برپایه این رؤیا بنا شدند، اما بزرگترین خطا هنگامی رخ داد که این رژیم‌ها از همراهی با جنبش مردم دست برداشتند و به روابط حکومتی مبتنی بر «نظم ضد جنش» روی آوردند. ما از ترس به خطر افتادن امنیت ایدئولوژیکمان نتوانسته بودیم «نظم» اتحاد جماهیر شوروی را ببینیم؛ همان‌گونه که اکنون «نظم ضد جنش» ایران و نظامی که در ترکیه در پس کمالیسم پنهان شده را نمی‌بینیم ...

این همان ذهنیتی است که به جای «کنجکاوی»، «می‌ترسد» و برای راحتی خود به هر شخص و محلی که در مقابل خود دارد یک «خود» می‌بخشد...

می‌توان به جای تفاوت‌ها، شباهت‌ها و مشترکات را یافت و با این پشتوانه همراه با دیگری «خود» را شناخت ... تنها به آئینه خود ننگریم. می‌توان با کنجکاوی و درک به آئینه ایران نگریست و در آن خود را نیز از نو دید...

همان‌گونه که مذهبیان و چپی‌ها در ایران عمل می‌کنند... آنان اختلافات بین خود را کاهش می‌دهند؛ در ایران انسان‌های گروه‌های مختلف «کنجکاوی» می‌کنند و گویی به رگ‌های دیگری رسوخ می‌کنند. از این رو تجربه‌ای شگرف کسب می‌کنند و این تجربیات را برای خدمت به دنیای مدرن به کار می‌گیرند ... حال باید از این تجربیات ترسید و یا در مورد آن کنجکاوی کرد؟ مسئله این است...

ایران برای همه ایرانیان ولی نه همیشه

آخرین کنگره سراسری جبهه مشارکت جدای از دستاوردها و برنامه‌های آن یک ویژگی داشت و آن حضور سران و نمایندگان گروه‌هایی متفاوت از اصلاح‌طلبان حکومتی و زنان و جوانان در آن بود.

نشستن ابراهیم یزدی - دبیرکل نهضت آزادی ایران - عزت‌الله سبحانی و حبیب‌الله پیمان (از سران ملی - مذهبی‌ها) در کنار وزرا، معاونان رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس و نواب آن می‌توانست این امیدواری را به وجود آورد که گروه‌های داخل حکومت متوجه اهمیت حضور و مشارکت گروه‌های خارج از حاکمیت در رقابت‌های سیاسی شده‌اند.

نزدیک به چهار سال پیش و در آستانه انتخابات مجلس ششم - زمستان ۷۸ - بسیاری از نقاط کشور به پلاکاردهایی مزین شده بود با عنوان «ایران برای همه ایرانیان». شاید این شعار پرمعنی باعث شد افرادی که نظر و فکر خود را با هیچ‌کدام از گروه‌های شرکت‌کننده در انتخابات - همان گروه‌های درون حاکمیت - نزدیک نمی‌دیدند^۱ و هیچ‌گاه دلیلی برای شرکت در انتخابات و انتخاب کردن نمایندگان نداشتند در انتخابات شرکت کنند و امیدوار باشند که حزبی نوپا و احتمالاً متفاوت، دیدگاه‌های‌شان را مورد توجه قرار دهد و محترم بشمارد.

ایران برای همه ایرانیان

ولی این آرزو خیلی زودتر از آنچه تصور می‌کردند محو شد؛ پس از آن که شورای نگهبان با اقدامی قابل پیش‌بینی علیرضا رجایی^۲ را از تکیه بر صندلی مجلس محروم کرد، همین افرادی که شعار زیبای «ایران برای همه ایرانیان» را سر می‌دادند در اقدامی غیرمنتظره اعتبارنامه فردی را که جایگزین وی کرده بودند تأیید کردند و نشان دادند تحمل حضور افرادی را که خارج از گروه‌های مورد تأییدشان باشد در مجلس و حکومت ندارد.

پس از شروع کار مجلس هم (علی‌رغم تأکید برنامه‌های انتخاباتی در برابری تمام شهروندان) روند گذشته ادامه یافت و هیچ تغییری در وضعیت گروه‌های ملی و حتی ملی - مذهبی که مبانی فکری نزدیکی با اصلاح‌طلبان داشتند حاصل نشد و زنان و جوانان و دیگر گروه‌های برکنار مانده از عرصه تصمیم‌گیری هم هرگز حمایت نشدند.

عدم حمایت از حضور نمایندگان اهل سنت یا اقلیت‌های دینی در هیأت رئیسه مجلس و نیز عدم رسیدگی به وضعیت دانشجویان زندانی تیر ۷۸ (خصوصاً آنان که به احزاب خارج از حاکمیت تعلق فکری داشتند) و همچنین بی‌تفاوتی یا برخورد امنیتی با طرح‌هایی مانند طرح عفو عمومی که می‌توانست این شعار را به عمل نزدیک کند تقریباً هیچ امیدی برای عمل به شعار «ایران

برای همه ایرانیان» باقی گذاشت. عدم حضور زنان، اقلیت‌های دینی و اشخاصی با تفکر متفاوت در هیأت دولت و حتی سطح معاونان وزرا هم این ناامیدی را تقویت کرد.

اما سال گذشته در هنگامی که دبیرکل جبهه مشارکت با دبیرکل جمعیت مؤتلفه نامه‌نگاری می‌کردند اتفاقی افتاد که حتی بدبین‌ترین اشخاص هم تصورش را نمی‌کردند و آن نیز جواب خام و شتابزدهٔ وفا تابش^۱ بود به نامهٔ ابراهیم یزدی به محمدرضا خاتمی که وی و حزب متبوعش را خارج از حاکمیت و فاقد صلاحیت برای اظهار نظر و شرکت کردن در آن نامه‌نگاری دانست. حال حدود یک سال پس از آن ماجرا همان ابراهیم یزدی در ردیف اول بر صندلی می‌نشیند و در کنگره جبههٔ مشارکت به سخنان همان محمدرضا خاتمی گوش می‌دهد و محمدرضا خاتمی و جبههٔ مشارکت نیز این بار او را دارای صلاحیت دانسته و خودشان دعوتش می‌کنند زیرا به او، همفکرانش و مردمی که طرفدار آنان هستند برای شرکت کردن در انتخابات احتیاج دارند. ولی این نیاز تا چه زمانی ادامه دارد؟

سهراب مستوفی

یادداشت‌ها:

۱. در نظرسنجی که جبههٔ مشارکت در آبان سال ۱۳۸۰ انجام داد ۷۵٪ از شهروندان دیدگاه خود را به هیچ‌کدام از گروه‌های داخل نظام نزدیک نمی‌دیدند.

۲. وی تنها فردی بود که از جمع ملی - مذهبی‌ها به مجلس راه یافته بود.
۳. عضو دفتر سیاسی جبههٔ مشارکت در آن زمان.

از کابل تا گروزنی، و بالعکس

آمیزه‌ای از ملاحظات سیاسی و بروز فزایندهٔ فجایع انسانی در بخش‌های وسیعی از جهان، باعث آن شده است که جنگ چین و مظالم روسیه در آن به دست فراموشی سپرده شود.

توماس دِ وال، ناظر و مخبر تحولات چینستان که چندی پیش نیز همراه با یکی از همکارانش کتاب درخور توجهی در این زمینه منتشر کرد^۱ در مقالهٔ ذیل^۲، ضمن تذکر آخرین تحولات حوزهٔ مزبور در اشاره به تحولات نسبتاً مشابهی که در افغانستان جریان داشت، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا نادیده انگاشتن یک چنین تحولاتی و لهذا فقدان هر گونه سعی و تلاش برای حل و فصل مسألت آمیزشان، با خطر سرریز و فوران آن‌ها در سطوحی به مراتب گسترده‌تر توأم نمی‌باشد؟

کاوه بیات